

ادبیات و تاریخ محلی کرانه‌های خلیج فارس

احمد حبیبی

ایران زمین، همواره مهد تمدن و فرهنگ والای انسانی بوده‌است. تاریخ عمومی و کلی ایران به دو بخش مهم قبل از اسلام و بعد از اسلام تقسیم می‌شود. در بخش پیش از اسلام که در دنیا، تنها دو سه تمدن بزرگ وجود داشته، ایران یکی از آنها و بلکه بر تارکشان می‌درخشیده‌است و پس از اسلام که ایرانیان اصیل و فرهنگ مدار به این دین مقدس تشریف یافتند، در تاریخ آغازین اسلام، از خود نبوغ علمی و فرهنگی به منصه ظهور رسانیدند و به خلق و آفرینش آثار و کتب متعدد در حکمت عملی و نظری که تمام علوم و دانش ادبی، طبیعی و علمی - ریاضی را شامل می‌شد، دست یازیدند و به مصداق کلام گهربار حضرت رسول اکرم(ص): «ولو كان العلم بالثريا لتناوله رجال من فارس» (اگر علم و دانش به آسمان وابسته باشد، مردانی از ایران به آن دست خواهند یافت.) چه خوش درخشیدند!

در ایران زمین اسلامی‌مان، بر خلاف بسیاری از کشورهای جهان که به محدودی انگشت‌شمار از بزرگان علمی و ادبی و هنری می‌بالند، تعدد چنین مفاخر فرهنگی و هنری به حدی است که برای شناخت آنان باید به تذکره‌های گوناگون و متعدد علما، شعرا، نویسندگان،

دانشمندان، خطاطان، نقاشان، هنرمندان و ... مراجعه کنیم و به معرفی آن‌ها مبادرت ورزیم و این بیت شیخ اجل سعدی شیرازی را می‌توان به عنوان مصداق، مثال آورد که:

هزار پیر و ولی بیش بینی اندر وی که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز

در کرانه‌های سخاوتمند خلیج همیشه فارس که خورشیدش با زمین پیوندی تنگاتنگ دارد نیز فرهنگ و هنر را جایگاهی خاص و هنرمند را مقامی ممتاز است و باید اذعان داشت که اینجا، تنها یک ساحل گسترده خاموش نیست که به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی خود فقط تنفس‌گاه اقتصادی و راه ارتباط با اقیانوس هند و قاره‌های دیگر باشد و بدان، از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی صرف نظر افکند، بلکه به این نتیجه می‌رسیم که در خلیج فارس نیز فرهنگ، هنر و تمدن از زمین و آسمان می‌جوشد و عرصه خلاقیت‌های هنری و آفرینش‌های علمی - فرهنگی‌اش محدودتر از گستره اقیانوس‌ها و دریاها نیست.

در کناره‌های خلیج نیلگون فارس، در آنجا که هرم آفتاب با ذره ذره‌ی خاک، انسی مخصوص گرفته و با آن عجین شده‌است، در طول قرن‌ها و سالیان دور و دراز بندر و بندرگاه‌هایی آرمیده‌اند که تاجران، بازرگانان و پیشه‌وران این سوی و آن سوی خلیج فارس از آن بنادر و بندرگاه‌ها، خاطرات خوش و شیرین و فراموش ناشدنی به یادگار دارند.

بندرلنگه در ساحل خلیج فارس که در دوران هخامنشیان به بندر گوگانا معروف بوده، یکی از این بنادر تاریخی است که هرگاه نام مروارید بر زبان بیاید، ناخودآگاه، واژه بندر مروارید یعنی لنگه، تداعی می‌گردد.

جزیره کیش در دل این آب‌های گرم و بستک در پس کرانه‌های خلیج فارس نیز دو نقطه باستانی - تاریخی‌اند که با معرفی بهینه و مطلوبشان در ابعاد: مفاخر و مشاهیر، فرهنگ مردم و فولکلور، آثار تاریخی و بناهای فرهنگی، معماری سنتی و واژگان آن، در واقع به شناسایی تمدن و فرهنگ خلیج فارس مبادرت ورزیده‌ایم.

گروهی از وقایع‌نگاران و تاریخ‌نویسان محلی به نقل از اهالی بومی، بندرلنگه را شهر بادگیرهای خلیج فارس نام نهاده‌اند. البته این نام‌گذاری سخنی به گزاف نیست، چرا که بادگیرهای بندرلنگه و اطراف و اکنافش جالب و دیدنی است و برای هر جهانگرد و تازه‌واردی زبانی گویا و



بازگوکننده خاطراتی از گذشته‌های دور و نزدیک می‌باشد. هنوز که هنوز است در جای جای بندرلنگه، در کوچه پس کوچه‌هایش بادگیرهای بلند بر فراز خانه‌هایی بزرگ با درهای چوبی قدیمی و دالان‌های تودرتو، با گچ‌بری‌ها و منبت کاری‌های خاص معماری سستی جنوب، بیانگر حضور مردمی هنر دوست و هنرپرور را به اذهان تداعی می‌کنند. گذشته بندرلنگه، پررونق، پر جمعیت و شلوغ و پر ایاب و ذهاب بوده‌است که متأسفانه عوامل عدیده‌ی چندی در رکود آن دخالت داشته‌اند که مهمترین آن کشف حجاب دوره‌ی رضاخانی است. این موضوع منجر به مهاجرت دسته‌جمعی اهالی به آن سوی خلیج فارس گردید.

انزجار و نفرت مردم سواحل خلیج فارس از کشف حجاب، می‌توان در دوبیتی ذیل از شاعری به نام «شیخ احمد دهنگی» استنباط کرد که خود نیز فرار را بر قرار ترجیح داده است:

چه سازم، تاب جور کافرم نیست کلاه پهلوی باب سرم نیست
اگر این پاتلون باشد لباسم شفاعت‌خواه روز محشرم نیست

شاعر، موافقت کردن با کشف حجاب و پوشیدن کلاه و پاتلون (پانتلون: شلوار) را برابر با خراب کردن دنیا و آخرت خویش می‌داند. (خَسَرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ).

عمق درد و فشارهای حاکم بر جامعه آن روز را می‌توان از شعر، قصه، داستان، مثل، مثل و باورهای رایج و خلاصه در فولکلور و فرهنگ مردم خلیج فارس به خوبی درک کرد.

بزرگان و پیران کهنسال، که آنچه جوان در آینه بیند در خشت خام مشاهده می‌نمایند، خاطرات خطیر و بگذشته‌های تلخ و شیرین زندگانی سپری شده خود را در هر مجلس و محفلی نقل می‌کنند و بایسته است که ما نیز در به‌جان شنیدن آنها، به قول «مولانا» مشتریان خوبی باشیم:

محرم این هوش، جز بی‌هوش نیست مر زبان را، مشتری جز گوش نیست

هنگامی که به مطالعه دواوین شعرا و آثار دانشمندان و نوشته‌های عالمان و نویسندگان شهرستان‌های: بندرلنگه، بستک و دیگر نقاط خلیج فارس مبادرت می‌ورزیم، به خوبی احساس نوستالژیکی (Nostalgic) و یاد زادگاه و سرزمین آبا و اجدادی آفرینندگان این کتب و آثار را درک می‌کنیم که چگونه با روشی استادانه، سواحل و کرانه‌های خلیج فارس را، آن طور محکم، متقن، متین و استوار، معرفی کرده، به نگارش در آورده و برای روزگاران به یاد و یادگار

گذاشته‌اند که هر کس، مخصوصاً کهنسالان، با خواندن آن، به دنیای پرفراز و فرود گذشته رجعت می‌کنند و در بلندای کاخ های خاطره‌ها و سایه‌سار بادگیرهای بلند جنوب، به اوج آمال و رؤیاهای خوش و شیرین شب‌های شروه‌انگیز و شرواخوانی‌های خویش، پیوند می‌خورند.

بستک، بندرلنگه، کیش و دیگر نقاط و سواحل و کرانه‌های خلیج فارس به خاطر ارتباط دائمی که از طریق دریا با بنادر هندوستان داشتند، از تأثیر فرهنگ انقلابی خاصی برخوردار بودند، چرا که در آن هنگام، پاره‌ای از رسالات و نشریات نهضت مشروطه‌خواهی ایران در بندر کلکته و بمبئی هندوستان به طبع و از راه دریا به سواحل خلیج فارس می‌رسید و از آنجا چون یک جریان زنده، بخش‌های وسیعی از کشور را تحت تأثیر و شور و هیجانات خود می‌گرفت. مثلاً روزنامهٔ جبل‌المتین که بیش از ۱۲۰ سال پیش در بندرکلکته منتشر می‌شد، در بستک و بندرلنگه مشترک داشته است.

به طور کلی می‌توان این‌گونه استنباط کرد که تاریخ خلیج فارس (خلیج پارس، دریای پارس، دریای فارس) (Persian Gulf) که تاریخی روشن و عبرت‌آموز است با زندگی مردم سواحلش پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد.

هرمزگان، یکی از استان‌های آرمیده بر کرانه‌های شمالی خلیج فارس و تنگهٔ هرمز نیز چنان با این جایگاه استراتژیکی، عقد اخوت بسته است که گویی توأمان و هم‌زاد، قرن‌ها پیش، از بطن مادر تاریخ، زاییده‌اند.

بندرلنگه در ساحل خلیج فارس به بندر مروارید معروف بود و تا نیم قرن گذشته، بهترین و مرغوب‌ترین مروارید دنیا در این بندر به دست می‌آمد و در تجارت و بازرگانی آن‌قدر شهرت داشت که از لحاظ تعداد بازرگانان، بازار، تجارت‌خانه‌ها و مردم کاسب و تاجرپیشه، هم‌تا و لنگه و همانند نداشت و به این دلیل به بندرلنگه موسوم شده بود.

بندرلنگه با بنادر معروف هندوستان مانند بمبئی و بنادر آفریقا، ارتباط تجاری داشته و در لنگرگاهش کشتی‌های بزرگ اقیانوس‌پیما پهلو می‌گرفته‌اند.

گروهی از اندیشمندان و محققان بر این باورند که بندرلنگه در زمان هخامنشیان از بندرهای معروف و معتبر بازرگانی بوده و در آن روزگار نامش «بندرگوگانا» بوده است. تا اواخر دورهٔ



قاجار، بندرلنگه از رونق خاصی برخوردار بود و از آن پس، با شروع جنگ جهانی اول و تا بعد از جنگ جهانی دوم که همراه با شیوع انواع بیماری‌های واگیر و قحطی و خشک‌سالی بود، رو به افول نمود. البته کشف حجاب رضاخانی نیز از عوامل رکود، تخریب و نابودی این بندر آبادان بود. چرا که اهالی مسلمان این منطقه با این حرکت غیر اسلامی کاملاً مخالف بودند و آن را برنتابیدند و به صورت دسته‌جمعی به شیخ‌نشین‌های جنوبی خلیج فارس، سواحل عربستان و بنادر هندوستان مهاجرت کردند و با انتقال سرمایه‌های مادی و مخصوصاً معنوی خود به آن مناطق، آن‌جاها را آباد کردند.

یکی از شاعران محلی به نام «علی اکبر هانف» با تأسف و اندوه از عظمت آن روزگاران بندرلنگه یاد کرده است:

ای لنگه! دویی پیش تو می‌بود چو نابود بحرین نمی‌خواند کسش بندر موجود
مَر هند و عدن را، تو بُدی کعبه‌ی مقصود لنگرگهت از کثرت کشتی به فغان بود
اسواق تو پر بود ز اجناس پر از سود سرتاسر بازار تو بُد پر ز هیاهو
ای لنگه! بگو هیأت تجّار تو، کو کو؟

ای لنگه! که بر هند زدی طعنه و پهلوی ای سوده مهان بر در بندرگه تو رو
ای لنگه! کسی در تو یکی خوار نمی‌دید اندر تو کسی مردم بی کار نمی‌دید
اندر تو کسی شخص بدهکار نمی‌دید کس، مردم مفلوک و گرفتار نمی‌دید
ای لنگه! بگو هیأت تجّار تو، کو کو؟

بندرلنگه امروز هرچند که چهره جدیدی به خود گرفته و گسترش چشم‌گیری یافته، ولی هنوز برای رسیدن به بندر مروارید آن روزگار رفته و گویانای قرن‌های گذشته، باید گام‌های بلند و توانمند بردارد. باید ضمن حفظ جاذبه‌های تاریخی- فرهنگی‌اش و هم‌گرایی و هماهنگی با جهان فناوری و پیشرفته کنونی به سنت‌های دیرین خود نیز وفادار بماند، زیرا که مردم فرهنگ‌دوست و فرهنگ‌پرور جای‌جای خلیج فارس، پیوند با گذشته‌ها را تحسین و تکریم می‌کنند و دوست چیزهای فراموش شده، هستند.



بستک و نواحی آن با داشتن فاصله‌ای نه چندان زیاد با خلیج فارس، و نیز واقع شدن در پشت کوه‌هایی بلند، شاید جغرافی‌نویسان از لحاظ جغرافیای طبیعی آن را جزو خلیج فارس ندانند ولی آنچه مسلم است ارتباط لاینفک مردم آن با بنادر و جزایر شمالی و جنوبی خلیج فارس در طول قرن‌ها موجب شده است که بستک از لحاظ سیاسی، در جغرافیای خلیج فارس قرار گیرد. به علاوه این که حکام بستک در مدت متجاوز از سیصد و پنجاه - چهارصد سال از حکومت خود، در این مناطق، چنان نفوذی در خلیج فارس پیدا کردند و باعث تحولات سیاسی عدیده‌ای شدند که در حقیقت بستک به خلیج فارس پیوند خورد و مانند یکی از بنادر معتبر آن در تاریخ و جغرافیای سیاسی - اقتصادی‌اش جایگاهی متعالی یافت.

ما امروز جهانگیریه را به نام بستک می‌شناسیم. بنابراین نام بستک و جهانگیریه در جغرافیای سه چهار سده اخیر خلیج فارس همه جا دیده می‌شود و حکام بستک تمام نقشه‌های خود را بر اساس خلیج فارس تهیه می‌نمودند.

بستک در طول دو قرن، از نیمه دوازدهم تا نیمه چهاردهم هجری مرکز رتق و فتق امور خلیج فارس از بندر عسلویه تا نزدیک بندرعباس می‌گردد و می‌توان این دوران را دوران طلایی بستک نامید.

شهرستان بستک در شمال غربی استان هرمزگان قرار دارد که از شمال به شهرستان لار و از غرب به شهرستان لامرد در استان فارس و از جنوب به شهرستان بندرلنگه و از شرق به بخش رویدر شهرستان خمیر در استان هرمزگان محدود می‌گردد. مساحت این شهرستان $۵۶۵۳/۴$ کیلومتر مربع، حدود $۸/۴$ درصد مساحت کل استان هرمزگان را در برمی‌گیرد.

شهر بستک از شمال به کوه گاه‌بست، از جنوب به کوه گچ، از مشرق به کوه هرمزان و از سمت مغرب به فرودگاه و برد اکالی و پشته پتنگ محدود است.

شهر بستک در ۲۷ درجه و ۱۲ دقیقه پهنای شمالی و ۵۴ درجه و ۲۲ دقیقه درازی خاوری نسبت به نیمروز گرینویچ قرار دارد و بلندی آن از سطح دریا ۴۰۰ متر است.

فاصله شهر بستک تا بندرلنگه ۱۷۰ کیلومتر، تا لار ۱۲۰ کیلومتر و تا بندرعباس ۲۲۰ کیلومتر است.

پس از تصویب قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ منطقه بستک و جهانگیریه با همین نام جزو شهرستان لار قرار می‌گیرد و حکومت خوانین بستک و جهانگیریه تقلیل یافته، به بخشداری بستک تغییر نام می‌یابد. آخرین خان و حاکم متنفذ بستک؛ محمد اعظم‌خان بنی‌عباسیان، نویسنده، مورخ، و دانشمند بستکی است، که چندین سال بخشدار بستک بوده‌اند. در سال ۱۳۳۲ با شکل‌گیری شهرستان بندرلنگه و جدا شدنش از لارستان، بخش بستک نیز جزو شهرستان بندرلنگه قرار می‌گیرد تا این که در سال ۱۳۷۹ بخش بستک به شهرستان بستک ارتقا می‌یابد. آخرین بخشدار بخش بستک و اولین فرماندار شهرستان بستک؛ احمد حبیبی بوده است.

بستک در طول تاریخ حیات خود، مصائب طبیعی و غیر طبیعی فراوانی متحمل شده، اما موقعیت ترانزیتی آن باعث شده است که جهانگیریه دیروز و بستک امروز را سر پا نگه‌دارد و در این ارتباط راه بازرگانی شیراز، جهرم، خنج، لار، بستک، جناح و بندرلنگه؛ یکی از راه‌های فرعی جاده ابریشم از شاخص‌های مورد مطالعه و دقت می‌باشد.

در منابع موثق فرهنگی و مآخذ مستند تاریخی همچون فارسنامه ناصری، تاریخ جهانگیریه، لارستان کهن و برخی سفرنامه‌ها درباره حکومت رسمی - ولایتی جهانگیریه به تفصیل، مطالبی مندرج است. در این مراجع، مسطور است که از روزگاران پیشین تا دوره قاجار که تمام کشور به ۴ ایالت و ۲۷ ولایت تقسیم می‌شده، جهانگیریه یکی از ولایات جنوب و تابع ایالت فارس با حاکمانی قوی و با کیاست و فرمان‌روایانی شجاع و با درایت بوده است.

۱- شیخ محمد سعید بن شیخ عبدالقادر بستکی (۱۰۹۶-۱۱۵۲ قمری): هنگامی که شیخ محمد سعید حاکم بستک و جهانگیریه و بندرعباس و بندرلنگه و لارستان می‌گردد، حکومت جهانگیریه را به برادرش شیخ محمد تفویض می‌کند.

۲- شیخ محمدخان بن شیخ عبدالقادر بستکی (۱۱۱۳-۱۱۹۷ قمری): شیخ محمد بستکی از مقتدرترین حکام جهانگیریه بوده و در سن ۸۴ سالگی فوت کرده است. مدت حکومت وی ۴۷ سال بوده است.

۳- هادی‌خان بن شیخ محمدخان (۱۱۴۳-۱۲۱۷ قمری): وی در سال ۱۱۹۷ به حکومت رسید.



- ۴- محمد رفیع خان بن هادی خان (۱۱۶۳-۱۲۳۸ قمری): محمد رفیع خان در سال ۱۲۱۷ به حکومت رسید و پس از مدت کوتاهی بنا به دلایلی از حکومت برکنار شد و فرزند ارشدش احمدخان به حکومت رسید. وی در سن ۷۵ سالگی فوت کرد.
- ۵- احمدخان بزرگ بن محمد رفیع خان (۱۲۰۸-۱۲۵۶ قمری): با وجودی که پدرش در حیات بود در سال ۱۲۲۹ با دریافت فرمان فتحعلی شاه قاجار و حکم فرمانفرمای فارس رسماً زمام امور حکومتی بستک و جهانگیریه و بندرلنگه و جزایر تابعه در دست گرفت و پس از ۲۷ سال حکمرانی در سال ۱۲۵۶ هجری قمری در سن ۴۷ سالگی به رحمت ایزدی پیوست.
- ۶- شیخ محمدخان بن شیخ احمدخان بزرگ (۱۲۲۷-۱۲۹۶ قمری): وی قریب یک ماه به جای پدر نشست. چون جنبه روحانیت داشت، کمتر به امور دیوانی و انجام مراجعات دولتی می پرداخت و بدین جهت مورد تعقیب فرمانفرمای فارس واقع شد و به صوابدید برادرش، حاجی مصطفی خان به حکومت نشست. شیخ محمدخان پس از ۴۰ سال حکومت بلوک دژگان که به وسیله برادرش مصطفی خان به او محوّل شده بود؛ در همان جا در سال ۱۲۹۶ در سن ۶۹ سالگی فوت کرد.
- ۷- حاجی مصطفی خان (فایز بستکی) بن احمدخان بزرگ (۱۲۳۵-۱۲۹۹ قمری): وی علاوه بر حکمرانی؛ شاعری توانا بوده و به فایز تخلص می نموده است. آغاز حکومت وی سال ۱۲۵۶ قمری بوده است.
- ۸- احمدخان بن مصطفی خان (۱۲۶۰-۱۳۰۴ قمری): وی به دلیل اختلافات خانوادگی به دست برادرش محمد رفیع خان به قتل رسید و به احمدخان شهید معروف شد.
- ۹- محمد رفیع خان بن مصطفی خان (متولد ۱۲۵۵ قمری): وی پس از کشتن برادرش احمدخان به مدت یک سال حکومت کرد و سپس خلع شد و برادرش صولت الملک به حکومت رسید.
- ۱۰- محمدتقی خان صولت الملک بن مصطفی خان بستکی (۱۲۷۲-۱۳۴۶ قمری) مطابق با ۱۲۳۵-۱۳۰۶ شمسی): وی در سال ۱۳۰۵ قمری (۱۲۶۶ شمسی) پس از یک سلسله مبارزات بر



سر کسب قدرت به حکومت رسید و در سن ۷۴ سالگی، پس از ۴۱ سال حکمرانی در سال ۱۳۴۶ قمری (۱۳۰۶ شمسی) وفات یافت. او سیاستمداری برجسته و باسواد بود.

۱۱- محمدرضاخان بنی‌عباسیان (سطوت الممالک) بن صولت الملک بستکی (۱۲۹۸-۱۳۶۲ قمری / مطابق با ۱۲۶۰-۱۳۲۲ شمسی): وی در سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۷ شمسی) به حکومت لارستان منصوب شد. و سال‌ها حاکم بستک و جهانگیریه و بندرلنگه و لارستان بود.

۱۲- محمداعظم‌خان بنی‌عباسیان بن سطوت الممالک بستکی (۱۲۸۰-۱۳۴۶ هجری خورشیدی): آخرین حاکم و خان متنفذ بستک و سال‌ها بخشدار بستک و جویم لارستان بود. کرانه‌ها و سواحل خلیج فارس، با داشتن مفاخر تاریخی، علمی، فرهنگی و ادبی فراوان توانسته‌است در طول تاریخ در پاسداری و غنای زبان و ادب پارسی، نقش قابل توجهی ایفا نماید. ارتباط تاریخی مردم خلیج‌فارس با شیخ‌نشین‌های عربی آن، از قدیم الایام برقرار بوده است که در این رابطه و تعامل تاریخی - فرهنگی، نقش مهم شاعران، عالمان و نویسندگان در انتقال فرهنگ و تأثیرگذاری آن در جوامع آنجا مشهود، پر رنگ و غیر قابل انکار است.

انجم روز، عباس

عباس انجم‌روز فرزند محمد، متخلص به «خواجه» از تبار خواجه‌های «خور لارستان» به سال ۱۳۰۴ در بندرلنگه متولد شد. دارای تحصیلات قدیمی می‌باشد و به زبان فارسی و عربی وارد است.

وی از سال ۱۳۲۷ به خدمت مطبوعاتی پرداخت و سلسله مقالاتی در روزنامه‌های خاور، کیهان، اطلاعات، خواندنی‌ها، پارس شیراز، پیک خجسته، بهار ایران، ندای زاهدان، تهران اکونومیست و ... نوشت.

دو کتاب «تاریخ جهانگیریه و بنی‌عباسیان بستک» تألیف محمد اعظم بنی‌عباسیان بستکی و «برای همه» تألیف شیخ محمد شریف خالدی بن سلطان العلمای بستکی به کوشش نام‌برده چاپ و منتشر شده است.

کتاب و آثار چاپ شده‌ی «انجم‌روز» عبارتند از: برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان، خرمستان، فرهنگ دری و ...

مشارتیه بیش از بیست جلد کتاب در مسائل فرهنگی، ادبی، تاریخی و اجتماعی آماده چاپ دارد.

مرحوم عباس انجم روز در ۲۶ فروردین ماه ۱۳۸۴ در زادگاه خویش؛ بندرلنگه به رحمت ایزدی پیوست و در همان جا به خاک سپرده شد.

بنی عباسیان، محمد اعظم

محمد اعظم بنی عباسیان بستکی فرزند سطوت الممالک بستکی به سال ۱۲۸۰ شمسی در بستک به دنیا آمد. این مورخ بستکی، ادیب، شاعر، محقق و نویسنده‌ای بود که از سر شوق و علاقه به تحقیق و تفحص پرداخت. به ادبیات و تاریخ عرب و پارسی کاملاً آشنا بود و از تاریخ بستک، لارستان، بندر و جزایر خلیج فارس اطلاعات جامعی داشت که تألیف کتاب «تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک» مبین این آگاهی است. وی به سال ۱۳۴۶ شمسی در بستک دار فانی را وداع گفت.

کنچی

خوشا آن چشمه‌ی تابان کنچی	که روح افزاست باغستان کنچی
میان سبزه‌ی بستان کنچی	چو باشد محفل از یاران کنچی
کنار جوی آب و باغ و بستان	بهار و فصل تابستان کنچی
درازی تنگ و بنگرهای آبش	چو دربندی است از تهران کنچی
نظرگاه خدا باشد در آن جا	مکان یوسف کنعان کنچی
صدای ذکر تسبیحات و صلوات	طنین انداز کهساران کنچی
زیمین برکت مولای اعظم	که باز است سفره‌ی احسان کنچی
چه از اطعام و احسانش فراوان	همه شادند مهمانان کنچی



برای حاجت هر دردمندی	شده خاکش همه درمان کنچی
ز هر سو دردمندان رو نهاده	شده دارالشفا سامان کنچی
که حاجت‌شان روا گردد به هر حال	ز حاجتمند بیماران کنچی
اگر شاهی در آن جا پا گذارد	شود مجذوب آقایان کنچی
شعار دین و آیین طریقت	گرفته یوسف ذی‌شان کنچی
که باشد قطب‌عالم قدوه‌ی دین	ولی و مظهر ایمان کنچی
همه پروانه‌وارند گرد کوبش	چه از پیر و برنایان کنچی
همه شیرین سخن، خوشحال و خندان	وفادارند خوش‌رویان کنچی
هوای کویت ای مولای اعظم	همی دارد در آن‌آستان کنچی
که دیدارم ز دیدار تو روشن	شود از مهر دلداران کنچی
پریشان است حاجتمند «اعظم»	بگیرد دست بر دامان کنچی
کف دستی تو در وقت سحرگاه	بیر بالا بر آن آسمان کنچی
مگر از باطنش بخشد گناهم	مجیب الدعوه‌ی منان کنچی

خالدی (سلطان‌العلمای بستکی)، شیخ عبدالرحمن

«شیخ عبدالرحمن بن شیخ یوسف خالدی» معروف و ملقب به «سلطان‌العلمای بستکی» از ادیبان، شاعران، فقیهان، مفتیان و دانشمندان معاصر است. در سال ۱۲۹۳ قمری در بستک (مرکز جهانگیریه) متولد شد و از اوان کودکی آثار نبوغ از ناصیه‌اش هویدا بود؛ چنان‌که در شش سالگی در عرض یک ماه قرآن بیاموخت و در محضر درس «شیخ محمد شافعی کوهیجی» مشغول تحصیل شد و در فراگرفتن علوم رایج عصر خود، شوق و اشتیاق فراوان ابراز داشت به طوری که باعث اعجاب و تحسین استاد خود گشت. پس از خواندن مقدمات به فکر مسافرت به خارج از کشور و ادامه و تکمیل تحصیلات خود افتاد. به همین منظور از بستک به بندرلنگه و از آنجا به بندر بصره در عراق رفت. در کشتی با یکی از فضلاء عراق آشنا شد. این فاضل عراقی استاد نحو بود و سؤالات بسیار مشکلی از نحو مطرح کرد که سلطان‌العلمای بستکی همه را درست و

صحیح، جواب داد. از عراق به حجاز رفت و در محضر درس استاد «ابوبکر شطا» فقه و اصول بیاموخت، سپس به مصر شتافت و به خدمت «شیخ شربینی» استاد دانشگاه جامعه الازهر رسید و در آن دانشگاه معتبر به تکمیل تحصیلات خود مشغول شد.

پس از آن به سوریه، مراکش، تونس و ترکیه رفت و از هر خرمن خوشه‌ای یافت و برای خود از علم و دانش توشه‌ای برداشت و در تمامی علوم ادبی، دینی، فلسفی، طب، صرف، نحو، فقه، اصول، تفسیر، منطق، معانی و بیان، بدیع، حکمت الهی و فلسفه یونانی، عالم و دانشمند به تمام کلمه و متبحر و متتبع شد.

پس از مسافرت و سیاحت طولانی به منظور تجدید دیدار خویشان و بستگان خود به بستک بازگشت و پس از چندی اقامت در وطن، مجدداً سفری به کشورهای اسلامی کرد و با دریایی از علم و معرفت به بستک برگشت و در آنجا متوقف شد و مدرسه‌ای بنیاد کرد و به تدریس و افاضه مشغول گردید.

از جانب «ناصرالدین شاه قاجار» لقب «سلطان العلما» برای «شیخ عبدالرحمن خالدي بستیکی» صادر شد و از آن پس به «سلطان العلمای بستیکی» معروف گشت.

اما این دانشمند بدون توجه به اظهار لطف دربار و بدون اعتنا به لقب «سلطان العلمایی» همچنان در مقام امر به معروف و نهی از منکر با عمال آن شاه مستبد بنای مبارزه را گذاشت و چون ستمگران، وجود شریفش را سد راه مطامع و منافع خویش یافتند، اراده قتلش کردند. شیخ چون به سوء نیت آنان آگاه شد، ناچار از بستک به بندرلنگه مهاجرت کرد و چهل سال در آن بندر به تدریس علوم معقول و منقول مشغول شد و صدها نفر از ساکنان بنادر جنوب و خلیج فارس اعم از ایرانی و تازی از خرمن فضل و دانشش خوشه‌چینی کردند و بیش از پانصد نفر از شاگردانش به مقامات عالیّه دانش رسیدند.

«سلطان العلما» مردی پرهیزگار، مدبر، خوش محضر و خداترس بود و در سفر و حضر، نیمه شب بیدار می‌شد و به نیایش پروردگار می‌پرداخت. در علم و دانش چنان پیش رفته بود که برای پاسخ به سؤالات گوناگون، محتاج مراجعه به کتاب و تفکر نمی‌شد و هرگونه پرسشی را بی تأمل جواب می‌داد. در وطن دوستی متعصب و با نفوذ بیگانگان در ایران شدیداً مخالف بود؛



چنان‌که وقتی «شیخ عیسی بن علی آل خلیفه» حکمران بحرین با استعمارطلبان هم‌دست شد، او را «عاقّ الولد» خواند و مردم را علیه او برانگیخت و «شیخ عیسی»، ورود «سلطان العلما بستکی» را به بحرین منع کرد. در نهضت مشروطه، اهالی جنوب را علیه استبداد تشجیع کرد و تا آنجا که امکان و توان داشت در راه بسط آزادی کوشید.

از وی چندین پسر به جای مانده که مهم‌ترین و فاضل‌ترین آنان، «شیخ محمدعلی خالیدی سلطان العلمای بستکی» است که دارای تألیفات فراوانی است و مدرس «مدرسه علوم دینی بندرلنگه» بوده و اینک استاد ارشد دانشگاه معارف اسلامی در امارات عربی متحده (شهر دویی) می‌باشند.

تألیفات مهم «سلطان العلمای بستکی»:

- ۱- الفوائد الصمدیه (به عربی در نحو)
 - ۲- بدیعیه (به عربی در بدیع)
 - ۳- رحبیه (به عربی در میراث)
 - ۴- سلطان الرسائل (به عربی در توحید)
 - ۵- شرح قطر (به عربی در نحو)
 - ۶- ظهور الحقائق (به عربی - سیرت حضرت رسول اکرم (ص))
 - ۷- کشف الحقائق (به عربی در تاریخ اسلام)
- «سلطان العلما» بیش از چهل تألیف دارد و به عربی و فارسی اشعاری نغز، حکیمانه، دلنشین و زیبا سروده است.

در سن ۶۷ سالگی در سال ۱۳۶۰ قمری در بندرلنگه «بندر مروارید» بدروود حیات گفت و با لیبیک گفتن دعوت حق از این سرای فانی به کوی یار و سر منزل معشوق شتافت.

دهنگی، ملا محمد صالح

ملا محمد صالح دهنگی، فرزند ملا جمال هرمی، متخلص به «ضعیفی» به سال ۱۲۲۸ خورشیدی در دهنگ به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۰ در زادگاه خود در گذشت. اجدادش از منطقه هَرم و کاریان (از توابع جویم لارستان) به دهنگ آمده بودند.

ملا محمد صالح روشن دلی بود که طبعی روان و حافظه‌ای عالی داشت و با مهارتی خاص فی‌البداهه شعر می‌گفت. مثنوی، قصیده، غزل و دوبیتی می‌سرود و ذهن و زبان مردم منطقه جایگاه شعر اوست.

اشعار حماسی فراوانی به سبک شاهنامه فردوسی سروده است که از آن جمله قصه «جنگ‌نامه دالان» می‌باشد.

سید محمد سید ابراهیم گوده‌ای

سید محمد سید ابراهیم به سال ۱۲۸۲ قمری در خانواده‌ای از سادات گوده، در «دهتل» چشم به دنیا گشود. علاقه‌اش به شعر و شاعری از آغاز کودکی و نوجوانی در وی مشهود بود. سالی یک‌بار به منطقه جاسک (جاشک) مسافرت می‌کرد، زیرا در آنجا اقوام و خویشاوندانی داشت. گویا پدرش (سید ابراهیم سید محمد) از دهتل رنجش خاطری پیدا می‌کند و نزد «میر برکت بلوچ» حاکم جاسک می‌رود و خواهر وی به زنی می‌گیرد و در آنجا به زندگی می‌پردازد. سید عبدالله و سید عبدالرحیم از برادران سید محمد سید ابراهیم در جاسک بوده‌اند که به دهتل و گوده رفت و آمد داشته‌اند. سید محمد سید ابراهیم در عمر ۶۲ ساله خود یک بار ازدواج کرد ولی هیچ‌گاه دارای فرزندی نشد. وفات وی در سال ۱۳۴۴ق در دهتل رخ داد و مقبره‌اش نیز در همان جاست. علت مرگ شاعر، سینه پهلوی شدیدی بوده است.

مرحوم سید عبدالله سید محمد رضا رضایی (پدر آقای دکتر سید حمزه رضایی، دوست ادیب و دانشمند نگارنده) که در «چاه‌بنارد» سکونت دارد، برادرزاده سید محمد سید ابراهیم می‌باشد.

سید محمد سید ابراهیم از شاعران توانا و خوش قریحه منطقه است که اشعار دلنشین فراوانی به زبان فارسی دری و گویش محلی گوده‌ای - بستکی سروده است. «توی دوش آسِرِ برکۀ برا دِن» اولین سروده‌اش می‌باشد. برخی از اشعار مشهورش عبارتند از: سلطان عشقِ گلِ رخان، نسیم



نوروز، مه آمدی گل عذاری میان سبزه‌زاری، دوش چدم آ ته ده، ای نکهت باد سحر، شبی در فصل نیسان و ...

سیدمحمد سیدابراهیم شاعر به «سید محمد خالو» نیز مشهور می‌باشد.

شریفی، محمدشریف

«محمدشریف بهشتی‌روی» فرزند عبدالرحیم، متخلص و معروف به «شریفی» به سال ۱۲۷۱ خورشیدی در روستای انوه از توابع بستک به دنیا آمد. از شعرای مشهور منطقه می‌باشد که اشعار فراوانی در قالب‌های مختلف مخصوصاً در قالب مثنوی از وی باقی مانده است. زبان شعرش فارسی دری آمیخته به واژه‌هایی از گویش محلی است.

در به نظم کشیدن حوادث و رویدادها ید طولایی داشته‌است. درباره سال دردی، سال قحطی، جنگ قلعه گراش و جنگ و ستیزهای ولایتی و محلی و تعویض حکومت‌های ملوک‌الطوایفی بستک، بندرلنگه و لارستان و نیز حکومت مرکزی اشعاری سروده که سینه به سینه حفظ شده است.

به شهرها و آبادی‌های دور و نزدیک مسافرت می‌کرده و اوضاع زندگی مردم را به دقت مورد مشاهده قرار می‌داده که سروده‌هایش بیانگر آن است. به آن سوی آب‌های خلیج فارس مخصوصاً به «دوبی» رفت و آمد داشته و در محافل و مجالس آن روزگار «دوبی» شعر و گفته او نقل مجلس بوده است و خلاصه آنکه «شریفی شاعر» در آن دیار، نامی آشناست.

پدر و دایی‌های نگارنده نقل می‌کنند که شریفی هرساله به دهنگ می‌آمده و در میان مردم، اشعار دوست‌داشتنی‌اش را می‌خوانده است. منزل و مأوایش در خانه‌ی پدربزرگ مادری‌ام (مرحوم رییس محمد مرتضوی دهنگی) بوده و «شریفی» وی را عمو خطاب می‌کرده، به این دلیل که از طایفه «رییس» در «انوه» بوده است.

شریفی به سال ۱۳۳۴ در «انوه» دار فانی را وداع گفت.

مناجات

سپاس ذات پاک حیّ داور	خدای رهنما و بنده پرور
خداوندا جهان دادی صفا را	صفا دادی ز حب مصطفی را
جهان هریک به هر نحوی خورد نون	حکیم از قاسم، از خلاق بی چون
ببینید قدرت پرودگاری	به سنگ صخره کرده آب جاری
برفتم در شبستانی شب دوش	که حیوانی ولادت کرده از گوش
ندارم قدرت گفتار چندون	که کار حق نگویم این و آن چون
یکی در تخت و تاج خسروانی	یکی در تحت زحمت زندگانی
یکی تجار و دولت دار باشد	یکی فرمانبر و پیشکار باشد
یکی از ضرب سوزن قوت جوید	یکی یا الله و مال الله گوید
یکی در مسجد و محراب و منبر	یکی شه مات و خسته زیر کندر
یکی خود سر و خود سالار باشد	یکی چون خر به زیر بار باشد
یکی دزدی کند دزدد قماشی	یکی از شاعری جوید معاشی
خدا رزاق باشد بر خلائق	خدا داده به هر کس هرچه لایق
که از روزی که دنیا را نهادند	خلائق هرچه لایق بود دادند

عباسی، مصطفی قلی

مصطفی قلی عباسی فرزند احمد علی عباسی بستکی به سال ۱۲۹۷ شمسی در بستک به دنیا آمد. چون در خاندانی اهل علم، قلم، کتابت، شعر و شاعری متولد شد، از همان اوان کودکی آثار علم و ادب و فرهنگ و دانش در وی مشهود بود. به مکتب خانه رفت، درس خواند و قرآن آموخت و فارسی و عربی یادگرفت و وقتی باسواد گشت، آموزگار مدرسه مصطفویه بستک شد. سپس به عنوان اولین شهردار بستک انتخاب شد و در مدت ۲۷ سالی که در این سمت بود با جدیت تمام در ساخت شهر و ایجاد موسسات عام المنفعه بذل همت کرد.



اهل مطالعه و کتاب و تحقیق و دارای سواد خوب و خطی خوش بود و نستعلیق را نیکو می‌نوشت. کتابخانه‌اش دارای چندین هزار جلد کتاب است. کتابی به نام «بستک و جهانگیریه» در جغرافیا، کشاورزی، فرهنگ و آداب و رسوم منطقه تألیف کرد، که توسط انتشارات جهان معاصر در آبان‌ماه ۱۳۷۲ در تهران منتشر شد. در کتابش هیچ شرح حالی از خودش، کارش و خدمات صادقانه و خالصانه‌اش، به رشته تحریر در نیاورد. شاید معتقد بوده است که:

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

وی در ۲۶ آبان ۱۳۷۳ در سن ۷۶ سالگی در شیراز بدرود حیات گفت و در زادگاهش؛ بستک با شرکت جمع‌کنیری از دوستان و همشهریانش تشییع و به خاک سپرده شد.

غیرت، محمدعلی

محمدعلی غیرت، معروف به غیرت بستکی فرزند مجرم بستکی به سال ۱۳۰۱ ش در بستک پا به عرصه جهان گذاشت. نزد پدرش در مکتب‌خانه‌های محلی آن روزگار به فراگرفتن قرآن، حدیث، ادبیات پارسی و عربی پرداخت. از دوازده سالگی شعر سرود و اولین شعرش تحت عنوان «حب آل عبا» است. آثار پدرش و جدش که از شاعران معروف می‌باشند، در شعر گفتنش، تأثیر فراوان داشته است. در قالب‌های مختلف، اشعار فارسی و محلی بستکی سروده است. غیرت بستکی در روز جمعه چهارم تیر ماه ۱۳۷۲ در بستک به رحمت ایزدی پیوست و این سرای فانی را به مقصد باقی ترک گفت و به جوار حضرت دوست، شتافت.

دیوان غیرت بستکی به کوشش و تصحیح «احمد حبیبی» در سال ۱۳۷۶ توسط انتشارات همسایه به زیور چاپ آرایش یافت.

جان انسان

جانی به این بزرگی، چون در ——— نشیند

در جای تنگ و تاریک، خود را چگونه بیند

عاجزتر از خس و خاک، باشد به عقل و ادراک



آن کس که اهرمن را، جای خدا گزیند
 اندر قفسِ خاکی، آن مرغ بسی پر و بال
 پر دانه دشت و صحرا، او دانه چون بچیند
 از قدرت ازل بین، اسرار لم یزل را
 از مرده زنده سازد، از نیست آفریند
 از حکمت الهی، شد خاک پادشاهی
 گل با جمال زیبا، از خار آفریند
 این سرّ عجز و قدرت، تعبیر شد در انسان
 خاموشی و سخن را، سرّش چگونه بیند

فایز بستکی، مصطفی خان

مصطفی خان فرزند احمدخان بستکی معروف و متخلص به فایز بستکی در سال ۱۲۳۵ قمری در بستک قدم به عرصه وجود گذاشت. تا سن ۲۱ سالگی تحصیلات مقدماتی را در مکتب، تحصیل نمود و علوم عربی و فارسی را فرا گرفت، در سال ۱۲۵۶ ق پس از فوت پدرش به سمت فرمانداری جهانگیریه (بستک)، لشتان، لنگه، بنادر شیبکوه و جزایر تابعه منصوب گردید و به رتق و فتق امور و استقرار امنیت و آسایش مردم پرداخت. پس از ۴۳ سال حکمرانی در ۱۲ ربیع الاول سال ۱۲۹۹ ق جهان فانی را وداع گفت و در بستک مدفون شد. آن مرحوم مردی ادیب، دانشمند و ادب پرور بود. علما، شعرا و نویسندگان را بیش از هر کس مورد احترام قرار می داد و خود نیز در شعر و شاعری طبعی روان داشت. خط نسخ و نستعلیق نیز نیکو می نوشت. دیوان «فایز بستکی» به کوشش «محمد طیب هوشمند بستکی» در آبان ماه ۱۳۷۰ در دوبی چاپ شده است.

گل باغ جوانی

نهاد بوستان شادمانی	گل باغ جوانی، امهانی
چنان مشتاق دیدار تو هستم	که چون تشنه به آب زندگانی



تنی بی جان شدم بی روی ماهت	اگر بینم تو را، یابم روانی
وصالت را عنانم برده از کف	من آیم یا تو می‌آیی؟ تو دانی
ولی قصر وصالت بس بلند است	نباشد مرا آن نردبانی
که آیم من، مگر لطف تو ای ماه!	نهد گامی به سویم ناگهانی
جلالت گر به ظاهر مانع آید	نباشد مانعی را در نهانی

کیست آن کز همه عشاق نهان می‌باشد؟	گر نهان است چو خورشید عیان می‌باشد
نیست یک ذره نهان در همه ذرات جهان	مظهرش جمله‌ی ذرات جهان می‌باشد
آن چه بینم به جهان چون نگرم نیست جز او	لیک لازم که نگویم که چه سان می‌باشد؟
هر چه بینم، همه آینه‌ی صافی بینم	که عیان جلو‌ی دلدار در آن می‌باشد
جز یکی نیست دلا گر خردی هست ترا	هر کسی کو دو ببیند به زیان می‌باشد
بی نشان است ولی صانع هر موجود است	که به هر صنعت از او چند نشان می‌باشد
وصف حسنش نتواند بکند کس، فایز!	پرتو حسنِ ورا روی جوان می‌باشد

کیشی، شمس‌الدین محمد

مولانا شمس‌الدین محمد بن احمد حکیم کیشی از حکما و عرفای بزرگ قرن هفتم هجری است. کیشی دانشمندی صوفی مشرب و عارفی نیکو سیرت و جامع معقول و منقول بود. در جلالت قدر او همین قدر بس که مولانا قطب‌الدین مصلح شیرازی (متولد ۶۳۴ و متوفی ۷۲۰) مصنف کتاب گران‌بهای «دره التاج» و «شرح قانون ابن‌سینا» و ... از شاگردان او بوده و از او در شرح کلیاتش با احترام یاد کرده‌است.

شمس‌الدین از اهالی جزیره کیش در خلیج فارس بود و مدتی از عمر خود را در عراق و اصفهان و شیراز به سر برده است و با خانواده «جوینی» مربوط و دوست و با خواجه نصیرالدین طوسی معاصر بوده و با او مکاتبه داشته و از او در مسائل حکمت، پرسش‌هایی کرده است.

صاحب کتاب «الحوادث الجامعة» می نویسد: در سال ۶۶۵ کیشی، به بغداد رفت و در مدرسه نظامیه، مدرس شد و بزرگان قوم در محضر درسش حاضر می شدند و پس از چندی توقف در بغداد به اصفهان برگشت.

صاحب «شدّ الازار» می نویسد: کیشی به مکه معظمه مشرف شد و در بغداد خدمت «شیخ جبریل گردی» رسیده و به امر او مدتی در خلوت به سر برده و ریاضت کشید.

کیشی در شعر و شاعری ید طولایی داشته و به فارسی و عربی شعر می سروده و کتابی به نام «الهادی فی النحو» که مختصر و مفید است تألیف کرده و نیز رساله‌ای در شرح گفته حسین بن منصور حلاج بیضاوی: «اقتلونی یا ثقاتی، انّ فی قتلّی حیاتی» پرداخته است. رساله‌ای نیز به اسم «روضة المناظره» که در شرح رساله «نفس الامر» خواجه نصیر است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس، موجود است، از تألیفات اوست.

کیشی، در سال ۶۹۴ در شیراز وفات یافت و در خانه‌اش که در محله «سردزک» بود، دفن شد.

خار غم

گلش تا خط زنگاری برآورد	عقیقش سر به خون‌خواری بر آورد
چو کافورش ز عنبر حله پوشید	دمار از مشک تاتاری برآورد
چو عکس سبزه دید آن نرگس مست	فغان از جان به هشیاری برآورد
مرا آن چشم جادو آشکارا	بکشت و سر به بیماری برآورد
رخش جانم ببرد و طرفه این است	که گوید خط بی‌زاری برآورد!
مرا گفتا که جانت بر لب آمد	خطش جانی است پنداری برآورد
نصیب شمس کیشی خار غم شد	گلش تا خط زنگاری برآورد

فرامرزى، استاد عبدالرحمن

استاد عبدالرحمن فرامرزى فرزند شيخ عبدالواحد از دانشمندان و شعرا و نویسندگان مشهور معاصر است که از اساتید دانشگاه نیز بود.

در سال ۱۳۱۵ق برابر با ۱۲۸۰ش در قصبه گچویه، کلانترنشین فرامرزان بستک متولد شد و در گچویه، دهنک و چاه‌بنارد به تحصیلات مقدماتی پرداخت.

به کمک برادرش احمد فرامرزى، در تهران امتیاز نشر مجله «تقدم» را گرفت و آن را دو سال منتشر کردند. فرامرزى از سال ۱۳۲۱ش به کمک دکتر مصطفی مصباح‌زاده، امتیاز روزنامه «کیهان» را گرفت. سرمقاله‌های انتقادی کیهان را فرامرزى با قلم شیوا، ساده و موثر خود می‌نوشت. به علاوه، فرامرزى مقالات مفید اجتماعى و ادبى زیادی نیز در روزنامه‌های «شفق سرخ»، «اقدام» و مجله «ارمغان» نوشته است. علاوه بر مدیریت و سردبیری روزنامه کیهان، استاد دانشگاه بود و به کار وکالت دادگستری نیز می‌پرداخت.

تألیفات: داستان دوستان، حیات ادبى، زبان مطبوعات، مجموعه مقالات، رشحات قلم، دستور زندگانی (ترجمه عربی) و دوره مجله علمى و ادبى تقدم. استاد عبدالرحمن فرامرزى در بیستم تیرماه ۱۳۵۱ در تهران وفات یافت.

به کوشش مرحوم حسن فرامرزى (۱۳۰۴-۱۳۸۳ شمسی) برادرزاده استاد عبدالرحمن فرامرزى، از مجموع مقالات استاد، سه کتاب تدوین گردید و به چاپ رسید: ۱- خاطرات استاد فرامرزى، ۲- استاد فرامرزى و قضیه فلسطین، ۳- استاد فرامرزى و قضیه آذربایجان.

بستک آن دیار عزیز

سال‌ها عمر من به غفلت و جهل	در پی گل‌رخان تهران بود
این یکی برده دل به غنچ و دلال	وان دگر سرخوش و غزل‌خوان بود
بی‌خبر من ز قوم و خویش و تبار	دل به سیر اوین و شمران بود
گاه اندر پلاژ بابلسر	گاه دیگر به رشت و گیلان بود
خواب دیدم شبی که در وطنم	حلقه، گردم گروه یاران بود

صبح برخاستم ز شیرین خواب
گفتم ای دل تباه کردی عـمـر
زود برخیز و ساز برگِ رحیل
زود رفتم به سوی مهرآباد
من گذشتم زجمع و جت سوارشدم
زیر پایم زمین خشک و خراب
تا رسیدم به بندرعباس
بعد یک روز عزم ره کردم
گرد من همچو شمع جمع شدند
زان میان اوستاد دانشمند
لفظ او جمله شوخ و نغز و ظریف
چند بیتی که در جواب او دادم
عذر خواهم ز غیرت استاد
تنم از وجد و شوق لرزان بود
چند باید چو طفل نادان بود
تا به کی بایدت به تهرآن بود
غُل غُل از خاک تا به کیوان بود
جَت به زیرم چو مرغ پرآن بود
هرچه دیدم همه بیابان بود
شهرکی خوش نما نمایان بود
ره نه، بل جایگاه غولان بود
هرچه عامی و سید و خان بود
غیرت آن شاعر سخندان بود
شعر او به ز دُر و مرجان بود
همچو زیره به سوی کرمان بود
گر که شعرم چو بند تنبان بود!

۱۳۵۰/۷/۱۱ - بستک

خار دشت وطن

یکی مرغ خوشگو به دشت حجاز
نوایی دل آویز آغاز کرد
همی گفت با نغمه‌ی دلنواز
از این دشت بی آب و صحرای خشک
به گیتی چنین جای خرم مجبوی
همان‌که نسیمی در آمد ز دشت
بدو گفت ای مرغ شیرین سخن
جهانی است خرم چو باغ بهشت
سحرگه برآمد به شاخی فراز
ز شادی بسی زیر و بم ساز کرد
که مینو نباشد به سان حجاز
چرا می دمد دم به دم بوی مشک؟
گلستان نباشد بدین رنگ و بوی
بر آن مرغک خوشنوا برگذشت
نه‌ای آگه از مرغزار یمن
همه سال چون ماه اردیبهشت



در و دشت آن لاله و سنبل است	تو گویی که پیوسته جشن گل است
بیا تا همین دم بدان جا رویم	به گلگشت گلزار صـنعا رویم
جوابش چنین داد آن خوش نفس	که ای باد! زین گفت بیهوده بس
کسی کش بود گوهر از راستان	نباشد بدین گفته هم داستان:
که دل برگند از بر و بوم خویش	ره ملک بیگانه گیرد به پیش
همه سر به سر، باغ و راغ یمن	نیزد به خاری ز دشتِ وطن

مجرم بستکی، محمدحسن

محمدحسن غیرت متخلص به مجرم بستکی فرزند فایز بستکی به سال ۱۲۷۸ خورشیدی در بستک متولد شد. سه ساله بود که پدرش رخت از جهان بربست، پس، وی نزد مادر و به سرپرستی برادر بزرگترش، بزرگ شد. تحصیلات را نخست در بستک و سپس در مدرسه علمیه «کوهیج» نزد «شیخ شافعی» دنبال کرد.

اعری را از پدر به ارث برده، در بیشتر قالب‌ها، مخصوصاً در غزل، رباعی و دوبیتی اشعار فراوان سروده است. مجرم بستکی در سال ۱۳۴۳ خورشیدی در بستک دار فانی را وداع گفت و در همان جا به خاک سپرده شد. کتاب «دوبیتی‌های مجرم بستکی» به کوشش و تصحیح «احمد حبیبی» توسط انتشارات همسایه به سال ۱۳۷۶ چاپ و منتشر شد.

ز رو بر مهر و مه می‌لافتد امشب	چهل گیسوی مشکین بافتد امشب
مه مجرم ز تیر غمـزّه و ناز	دو صد پهلوی هم بشکافتد امشب

ز عشقت ای نگار سیب غبغب	بر آمد جانم از لب بی تو هرشب
جدایی بس کن از بیچاره مجرم	که آمد جان زارم بی تو بر لب

شبیم از روی تو روشن چو روز است	هوای جستم بی تو تموز است
شبی مجرم لب لب بوسید در خواب	به کامم لذت شهدش هنوز است

ز شرم قامتش گلزار زار است ولی حیف است که با اغیار یار است
چه می نالی ز عشق یار مجرم! سزای بستن زنار، نار است

لبت را قند و قندت را لبان است ز لبهای تو، بوسی حرز جان است
اگر بخشی به مجرم بوسه ای چند مرا دیگر حیات جاودان است

چنین بزمی ز فردوس برین است که در پهلوی نگار نازنین است
به مجرم گر نشیند یار هرشب مرا اقبال و دولت در نگین است

به خوبی چون تو در عالم کسی نیست که در حسن و جمالت کم رسی نیست
تظلم دارم از درد فراقست ولی مجرم به وصلت دست رسی نیست

مبادا هرگزت ای بی وفا! رنج فرستادم ز بهرت هشت نارنج
به شربت ساز و نوش جان بفرما به یاد مجرم محزون با رنج

بت لب قند شیرین گهر سنج نهاده بر دلم درد و غم و رنج
قرار و صبر و ایمان و دل و دین ربود از مجرم غم دیده هر پنج

فغانم بر دل دلبر اثر کرد ز اول هم محبت بیشتر کرد
به سروقت من آمد یار مجرم نشست امشب به پیشم تا سحر کرد

پری رویی به من یار است امروز به رویش چشم من چار است امروز
بت مجرم میان جمع خوبان به خوبی نام بردار است امروز

ز دست دلبر جانانم امروز به آه و ناله و افغانم امروز
چو پرسد یار از احوال مجرم بگو در قلعه‌ی دژگانم امروز

شبی با یار لب‌قند شکر نوش به صد عشرت نشستم دوش با دوش
به مجرم یک جناغی بست و ناگه لبش خاییدم و گفتا فراموش

ز هجران بت بستان جانانم ز اشک دیده، غرق خون نابم
اگر پرسد ز حال مجرم زار بگو از آتش هجران کبابم

گهی از آب چشم خویش غرقم گهی آتش زند شعله ز فرقم
اگر مجرم کشد آهی ز جورت زمین و آسمان سوزد ز برقم

بتا! بی تو به صد اندوه رفتم به درد غصه‌ها چون کوه رفتم
به وصلت نارسیده مجرم زار به حسرت با غم انبوه رفتم

گل و گل‌غنچه‌ی گلگون عذارم شش و پنج و سه باشد سن یارم
چم و خم چون کمان شد قد مجرم ز بس که سال و مه در انتظارم

جواب نامه‌ی جانان نویسم به خون دیده از مژگان نویسم
بیا مجرم! که عرض حال دل سوز به آن شاهنشاه خوبان نویسم

به هر جا بنگرم، روی تو بینم ز صد فرسخ، دو ابروی تو بینم
بت مجرم! مکن هرگز تصور که جز تو، مردم کوی تو بینم



بت زیبا شمایل، یار همدم! بر آمد بی تو جانم بر لب از غم
چنین افروختی آتش ز رویت که سرتا پای مجرم سوخت در هم

لب است ای دوست! یا برگ گل است این
دو زلف عنبرین یا سنبل است این
که می خواند که می نالد شب و روز
ندانم مجرم است یا بلبل است این

پری رویا! دمی تغییر خو کن دم آخر رسیده، شرم رو کن
بیا که مجرم جان می سپارد به دست خویش آتش در گلو کن

عجایب دل فریب و دل بری تو به یک غمزه، هزاران دل بری تو
نه تنها مجرم است دل داده ی تو هزاران کرده ای از دل، بری تو

بتا! غیر از دل آزاری ندانی رسوم الفت و یاری ندانی
چرا ترک وفا کردی به مجرم؟ مگر طرز وفاداری ندانی؟

محیا

سید محی الدین فرزند سید تاج الدین بن سید قطب الدین متخلص و معروف به «محیا» در سال ۱۰۲۰ق (نیمه اول قرن یازدهم) در روستای کل (کال) به دنیا آمد.

محیا از نوادگان «سید کامل پیر» و از تلامیذ «شیخ عبادالله انصار» بود و ارادت خاصی به شیخ حسن بستکی داشت و شاعری خوش قریحه و از صلحا و عرفای معروف دوره خود در منطقه بستک، جنوب، لارستان و بنادر بود. اشعار زیادی سروده و دوبیتی های معروفی دارد که به



اصطلاح محلی «شلوا» یا «شروا» نامند. شرواهای محیا جان‌سوز، شنیدنی، دوست‌داشتنی و زبان حال مردم در مواقع خوشی و ناخوشی است.

محیا در حدود ۱۲۰ سال زندگی کرد و در زادگاه خود «کال» بدروود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد.

محیا از شاعران سبک هندی است. دوبیتی‌ها و شرح حال محیا در کتابی تحت عنوان «محیا شاعری از جنوب» با مقدمه دکتر منصور رستگار فسایی استاد دانشگاه شیراز از تألیفات و تحقیقات احمد حبیبی در بهار ۱۳۷۰ (چاپ اول) و در سال ۱۳۷۷ (چاپ دوم) از سوی انتشارات نوید شیراز منتشر شده است.

شب تار است و مه در زیر آب است	دو زلفون ولم در پیچ و تاب است
که محیا بیش از این شـروا نگوید	جوانان پا شوید که وقت خواب است

ولم سرچشمه‌ی آب حیات است	نبات و قند و شکر هر سه مات است
اگر یک ذره‌ای محیا بنوشد	چو خضر زنده دایم در حیاط است

به الهی که نامش بی‌شمار است	به مولایی که تیغش ذالفقار است
سر از بالین عشقت بر ندارم	که تا دین محمد برقرار است

شب ابر است و شام گرگ و میش است	نه همدم همدم است، نه خویش خویش است
مزن خیمه تو ای محیا در این جا	بکن خیمه، که منزل‌گاه پیش است

دراین گرمای گرم و کوله درپشت	عرق آمد تمام جان من شست
همه گویند محیا پازنی گشت	نه من پازن گُشم، پازن مرا گشت



دلم ریش است و داروی دلی نیست رفیق غم گسار عاقلی نیست
به گرداب غم افتاده است محیا چه سازم که نشان ساحلی نیست

عجایب پیر و پاری بود و بگذشت عجایب نوبهاری بود و بگذشت
شبنبو در کنار شط بغداد که محیا ره گذاری بود و بگذشت

بیا محیای مسکین سخن سنج سخن های تو باشد گوهر و گنج
سخن های خوشتم نوم خداوند یک است و نه صد و پنجاه و ده پنج

خوش است آب و هوای بنگر بیخ کباب پازنانم بر سر سیخ
شکار افکند محیا با رفیقان به ست اربعین و الف تاریخ

سر بی عشق سامانی ندارد غم دلبر سرانجامی ندارد
بسی محیا بپرسد از طیبیان مریض عشق درمانی ندارد

نشاید چاره‌ی حکم خدا کرد نشاید درد بی درمان دوا کرد
میان یار و محیا؛ ناخن و گوشت نشاید گوشت از ناخن جدا کرد

ولم تا خیمه بر روی زمین زد علی شیر خدا شمشیر دین زد
برای خاطر دلدار محیا براق از جنت آورد و به زین زد

شب شنبه چه بیدادی به پا شد محمد از بر محیا سوا شد
محمد رفت و محیا خواهدش رفت دو کوه بیستون از هم جدا شد

به تابستان بهار لاله آمد به سن بیست، غم صد ساله آمد
برای خاطر مولای محیا شکر بی کشتی از بنگاله آمد

سمن سیمای دُر دندان لب قند شنیدستم که داری گله‌ای چند
خراج بوسه‌ی محیا چه باشد؟ خراجش؛ ملک ماچین و سمرقند

ز حد نی و نی‌دان گر قلم بود مرکب، آب دریای یمن بود
اگر برگ درختان جمله کاغذ هنوز هم شعر محیا بیشتر بود

رهم دور و دراز و مرکبم لنگ به بارم شیشه و راهم گچ و سنگ
سه چیز این جا به محیا رو نهاده غریبی و ره دور و دل تنگ

پسین گاهی برفتم سینه تل قدم‌گاه علی با سم دلدل
عرق از سینه‌ی صاف محمد چکیده بر زمین پیدا شده گل

قدت گل، قامتت گل، کفش پا گل سخن گل، معرفت گل، مدعا گل
به گل چیدن در آمد یار محیا سر و گردن گل و نشو و نما گل

شفقت گل، محبت گل، وفا گل زمین گل، کوه گل، باد صبا گل
گل اندر گل بود دلدار محیا سراسر خاک پاک کربلا گل

شب دوشی کجا پرداختی؟ ای ول! من از میل و نظر انداختی، ای ول!
نگفتی یار محیا، شب به خیری مگر عهد قدیمی باختی؟ ای ول!

دلم غم، دلبرم غم، دلستان غم رهم غم، رهبرم غم، ره نشان غم
 میان موج غم بنشسته محیا زمین غم، غرقم از غم، آسمان غم

به چشم گریان، به تن بریانم از غم روان است از دو چشمم اشک چون یم
 ز آسیب فلک، بیچاره محیا ز شادی دور، با غم گشته همدم

به بسم الله گویم فتح کارم به رحمان الرحیم امیدوارم
 به یاسین و تبارک یار محیا نگار سیم قد و گل عذارم

پسین گاهی برفتم سیل باغی بدیدم بلبل در چنگ زاغی
 عجب سری ندیده دید محیا به شیب دود می سوزد چراغی

مدنی، محمد

محمد مدنی فرزند شیخ محمدنور مدنی بستکی به سال ۱۳۲۵ خورشیدی در بستک متولد شد. تحصیلات ابتدایی و دوره اول متوسطه را در زادگاه خویش در دبیرستان مصطفویه و دوره دوم متوسطه را در دبیرستان صحبت لار گذراند و در رشته طبیعی از این دبیرستان دیپلم گرفت و از مرکز تربیت معلم شیراز به اخذ مدرک فوق دیپلم ریاضی نایل آمد. از سال ۱۳۴۸ به تدریس ریاضیات و ادبیات پرداخت و سالها نیز در دبیرستانهای بستک عربی تدریس می کرد و اینک بازنشسته شده و در بستک به تحقیق و سرودن شعر و مطالعه مشغول می باشد.

از کارهای تحقیقی نامبرده دو کتاب ذیل که به همت و کوشش وی در چاپخانه مصطفوی شیراز چاپ و منتشر شده است.

کتاب «شرح اسماء الحسنی» تألیف همت بستکی
 کتاب «ترجمه مولود برزنجی» تألیف همت بستکی



مظفر بستکی

مرحوم غلام حسین بستکی فرزند علی، متخلص به «مظفر» و معروف به «مظفر بستکی» از شعرا و ادبای معاصر است. مردی درویش از فقرای سلسله سلطان علی شاهی نعمت الهی و بسیار قانع و تنگ‌دست می‌بود. مظفر بستکی به سال ۱۲۴۷ شمسی (۱۲۸۶ قمری) در روستای دهنگ از توابع بستک به دنیا آمد و در فروردین ۱۳۱۲ شمسی در شیراز به سن ۶۵ سالگی وفات یافت.

مظفر با زحمات زیاد خود را به شیراز می‌رساند و در مدرسه «منصوریه» به خدمت مشغول می‌شود و به تحصیل می‌پردازد. ذوق و قریحه سرشار داشته و به فرا گرفتن علم و دانش و خواندن و نوشتن علاقه‌مند بوده و در شعر و ادب و حکمت و فلسفه مطلع بوده است. فکری روشن داشته و هنگام شروع نهضت مشروطه‌خواهی در صف آزادی خواهان در آمده و با مستبدین مخالف بوده، و به همین جهت اشعاری در مدح مشروطه و آزادی خواهان و وطن پرستی و انتقاد از استبداد و مستبدین سروده، و به پاس قدردانی از مظفرالدین شاه؛ اعطاکنده مشروطه، تخلص خود را که تا آن تاریخ «محقر» بوده، «مظفر» اختیار کرده است.

در سال ۱۳۰۵ که «کتابخانه ملی» در شیراز تأسیس یافت، به مدیریت کتابخانه منصوب شد و نیز ریاست «کتابخانه معارف» و «کتابخانه دبیرستان شاپور شیراز» را بر عهده داشت.

زیبا نگار

انحصار، ینحصر، انحصار	در همه عالم چو تو زیبا نگار
اختیار، یخ‌تیر، اختیار	کرده دلم از همه خوبان ترا
اشتهار، یش‌تهر، اشتهار	عشق من و حسن تو اندر جهان
افتقار، یفتقر، افتقار	ما و گدایی سر کوی تو
انکسار، ینکسر، انکسار	از شکن زلف تو در قلب من
انضجار، ینضجر، انضجار	طبع من از دست رقیبان تو
افتخار، یفتخر، افتخار	باشدم از عشق جمالت مدام
استتار، یستتر، استتار	سر غم عشق تو باید ز خلق



قصه‌ی عشق است، مظفر! دراز اختصار، یختصر، اختصار

مهرش نرود از دل

شوخی که زَمَن برده به شوخی دل‌ودین را در قید غم افکنده من گوشه نشین را
مهرش نرود از دل من همچو که نرود با آب بشویند اگر نقش نگین را
خوی بر ورق عارض او دیدم و گفتم بتگر بخرد آتش با آب عجین را
با زلف چو شام وی و رخسار چو روزش خوش‌دار «مظفر» تو همین صبح و پسین را

منصفی (رامی)، ابراهیم

ابراهیم منصفی فرزند محمد متخلص به «رامی» در آذرماه ۱۳۲۴ در بندرعباس پا به عرصه وجود گذاشت و در اول تیر ماه ۱۳۷۶ در بندرعباس به رحمت ایزدی پیوست. از نوجوانی به شعر، موسیقی و نقاشی علاقه‌مند بود. فعالیت خود را از ۱۵-۱۴ سالگی آغاز کرد. در سال ۱۳۴۲، هنگامی که در دبیرستان ابن سینای بندرعباس مشغول تحصیل بود، اولین اثر قلمی‌اش به نام «مروارید ساحل» شامل سروده‌هایی به سبک نیمایی و کلاسیک به همت آقای سیدرضا نیک‌آیین کرمستجی، مدیر چاپ‌خانه گامبرون بندرعباس به چاپ رسید و منتشر شد. اشعار و قصه‌های «رامی» در مجله «خوشه» و دیگر نشریات چاپ شده‌است. به فارسی و گویش‌های محلی بندری، بستکی و گوده‌ای شعر می‌گفت. در بستک و روستاهای: دهتل، هرنگ، عالی‌احمدان، گتاب، فاریاب، تدرویه و ایلود به تدریس اشتغال داشته‌است.

اینک، غزلی زیبا و دل‌انگیز به گویش بستکی از وی می‌خوانیم:

چَشیای نازِ مَسُّش

چَشیای نازِ مَسُّش وَ یه غمزَه خوارم اُشکُو
وَ خدا که هِسکِه نادِنگ چه وَ روزگارم اُشکُو



گپای دل نشینش و خشی چن برونک دن
 و لطافت کلومش همه آیه بارم اشکو
 مو امیدم از خدا دن که مگه ی خداهش بوئیم
 چن مرغ شو که تنهان مگه غصه خواریم اشکو
 ا، نه دس سرنوشتن که مو انده بینوا بم
 ته دل مو خار محنت، گل دس یارم اشکو
 چن خش کسی ننیدن، چن صیرت جمیلش
 که گناه بت پرستی و مه طرح کارم اشکو
 عسل کپ شیرنگش چن سینه ی ممامنگ
 شه ته کپ ندیم خدایا! گنه ای تبارم اشکو
 آگه زندگیم نشایت چه بگم گر خدا دن
 زر خاک پاک بستک، و خشی مزارم اشکو

Časeyāy-e nāz-e massoš va ya q'amza xārom oško
 Va xodā ke heske nādeng če va rouzegārom oško
 Gaṣeyāy-e del nešinoš va xaši čon-e barong den
 Va letāfat-e kaloumoš hama āya bārom oško
 Mo omidom az xodā den ke mogay xodāš beveanem
 Čon-e morq'-e šov ke tanhān moga q'ossa xārom oško
 Ea na dass-e sarnevešten ke mo ende binavā bem
 Te del-e mo xār-e mehnat gol-e dass-e yārom oško
 Čon-e xoš kasi naniden čon-e sirat-e jamiloš
 Ke gonāh-e bot parassi va me tarh-e kārom oško
 Asal-e kap-e šerengoš čon-e sinay-e mamāmong
 Ša te kap nadem xodāya genaei tabārom oško
 Aga zendegim našābit če bogom kar-e xodā den
 Zer-e xāk-e pāk-e bastak va xaši mazārom oško

چشمان ناز مستش با یک غمزه و کرشمه، خوار و گرفتارم کرد.

به خدا قسم، کسی نمی داند چه به روزگارم آورد!

سخنان دل‌نشینش در دل‌پذیری، مانند باران بود.

لطافت کلامش به ندای غیبی می مانست.

همه وقت خدا، آرزوی دیدن او را داشتم.
 من هم مثل شبابیز در تنهایی، غصه دار و خوارم.
 این، دست سرنوشت نیست که این چنین مرا به بینوایی کشانده است،
 بلکه گل دست یارم، خار محنت برای دلم به ارمغان آورده است.
 معشوقی چون او با آن صورت زیبا وجود نداشت و _
 آن صنم زیبا روی پری پیکر، چه ماهرانه مرا بت پرست ساخت!
 دهان عسل گونش، هم چون پستان مادرم، حیات بخشم بود،
 که با گذاشتن آن بر دهانم، نه تنها خود دیوانه شدم بلکه تبارم را نیز به دیوانگی کشاند.
 اگر ادامه زندگی برایم مقدور نباشد، چه بگویم؟ خواست خداست و _
 اوست که مرا در زیر خاک پاک بستک دفن کرد.

نامی، ملا محمد

ملاً نامی، نامش «محمد» و تخلص شعری اش «نامی» و در زمان حیات به «ملاً محمد» و «قاضی محمد» معروف بوده است.

زادگاهش روستای فتویه (پتو) از توابع بستک بوده و در بعضی نسخ خطی تحت عنوان «مولانا نامی فتوحی» نیز از او یاد شده است.

سال تولدش ۸۱۰ یا ۸۱۲ و تاریخ وفاتش ۹۲۱ ق می باشد که در شهر لار رخ داده و آرامگاهش در محله کوریچو (کوریچان) لار واقع است. نامی شاعر و اندیشمند سده نهم هجری، قاضی و امام جماعت و جمعه بوده و بیشتر به مدارس دینی منطقه گوده می پرداخته و آثار مکتب خانه ای قدیمی در «فتویه» که مؤید این موضوع می باشد، هنوز قابل رؤیت است. نامی از شعرای مشهور و عرفای معروف، معاصر با شاه ابراهیم خان علاءالملک لاری بوده و غالباً بنا به دعوت حاکم لارستان در آن مرکز به مباحث علمی و ادبی می پرداخته است.
 دیوان نامی، توسط نگارنده تصحیح و تحشیه شده است و آماده چاپ می باشد.



نهال خوش اندام

خلاف دین تو بودن، دلیل بد کامی است
 به تاب شوق تو، در مجمر وجود از شوق
 لباس حسن تو، در حد دامن پاکت
 محب روی تو گر فارسی است گر رومی
 مقیم مأمن قرب تو، در حریم وصال
 به جهد خویش کسی، ره به عزت تو نیافت
 ز فیض چون تو حبیبی ز بامداد الست
 صباست پیک سبک رو، ولی به حضرت تو
 زبان دل به تو گویاست، چشم دل به تو باز
 به خاک پای تو مردن، نکو سرانجامی است
 جو عود هرکه نسوزد، نشانه‌ی خامی است
 نهال قد تو، در غایت خوش اندامی است
 مطیع راه تو گر مصری است گر شامی است
 حکیم عقل در ادراک عزت عامی است
 که رحمت تو عطایی و فضلت انعامی است
 دلم ز جام بلی در محبت آشامی است
 حدیث قول محبان ز قول پیغامی است
 حجاب حایل اگر هست در جهان، نامی است

نقش‌بندی کوهیجی، شیخ عبدالله

شیخ عبدالله ابن شیخ حسن بن شیخ عبدالله بن حاج شیخ احمد نقش‌بندی کوهیجی، از مفتیان فاضل و نویسندگان باذل معاصر است. پدر و اجدادش همگی از مفتیان و دانشمندان جهانگیریه فارس بوده‌اند. در سال ۱۳۱۸ق در کوهیج (کوهیج) از توابع جهانگیریه لارستان فارس متولد شد و مقامات را در خدمت برادران خود شیخ احمد و شیخ محمد فرا گرفت و آن‌گاه به جزیره‌العرب رفت و در مکه معظمه نزد استادان علوم دینی من جمله استاد محمد حبیب‌الله، شیخ الخضر مغربی، شیخ عبدالله الزواوی، شیخ احمد بن علی النجار، مولوی اصغر هندی و مشتاق احمد کانپوری به تکمیل معلومات پرداخت و از چهارده تن علمای معروف حجاز، اجازه فتوی و تدریس گرفت و به زادگاه خود جهانگیریه برگشت و در مدرسه دینی کوهیج به تدریس پرداخت و مورد اعتقاد و اعتماد فراوان ساکنان جنوب گردید.

تألیفات: الجوهر السنیة (در قواعد حدیث)، سلم الواعظین (در مجلد)، الفوائد الحلیه (در میراث)، مزیل العنا (در علم نحو)، تحف الخلان (در شعر فارسی)، زاد المحتاج به شرح المنهاج (در فقه).

شیخ عبدالله نقش‌بندی کوهجی در بیست و پنجم دی‌ماه ۱۳۶۶ در زادگاه خود کوهجی دار فانی را وداع گفت و به جوار رحمت حق پیوست.

همت بستکی، شیخ عبدالرحمن

شیخ عبدالرحمن فرزند شیخ یوسف بستکی، معروف و متخلص به «همت بستکی» به سال ۱۲۷۴ق در بستک به دنیا آمد تحصیلاتش را نزد برادر دانشمندش «شیخ اسحاق» تکمیل کرد و از او که استاد و مرشدش بود طریقت گرفت. چنان‌که در کتاب «ترجمه مولود برزنجی» اشاره می‌کند:

وین مرشد بنده، شیخ اسحاق سردفتر عارفان عشاق
بر مقصد صدق، جاش فرما بر علم و کمال وی بیفزای

«همت» اهل علم و عرفان بود و در این طریق همت به خرج می‌داد. در سن ۱۵ سالگی دیوانش را که شامل قصاید، غزلیات، ترجیعات، رباعی، معما و ... است، شروع کرد و در سال ۱۲۹۴ق به پایان رساند. دو کتاب «شرح اسما الله» و «ترجمه مولود برزنجی» از آثار ارزشمند «همت بستکی» است که به همت و کوشش آقای «محمد مدنی» چاپ و منتشر شده‌است.

از لب‌ت ای دوست سلامی فرست	بر من غم‌دیده پیامی فرست
ای مه نیک اختر فرخ سیر	قاصد فرخنده خرامی فرست
ساقی از آن باده که جان‌پروراست	بر من تن کاسته جامی فرست
رشحه‌ای از ابر تلطف بریز	یعنی از آن غنچه سلامی فرست
مشک تر آلائی به کافور خشک	فیح و شمیمی به مشامی فرست
طایر روح از قفس تن پیرید	از خم آن سلسه دامی فرست
منتظر پیک و پیام توام	پیک برانگیز و پیامی فرست
از قلمت حرفی و بیتی نویس	از رقم‌ت نامه و نامی فرست
تیره شده شام فراق ای صنم	لطف نما ماه تمامی فرست
خاطر همت که پراکنده شد	زان قد موزون تو نظامی فرست

خلیج فارس

سروده‌ی: صلاح‌الدین شجاعی شاعر بستکی

خاک من زیبایی‌اش از نقشه‌ی زیبای توست
 دیده‌ی ایران زمین روشن به سر تا پای توست
 جاودانت می‌کنم دریای من! با نام پارس
 آبروی عنبرین خاک وطن دریای توست
 ای خلیج! ای سایه‌ی گسترده‌ی ایران من!
 مدفن جان عزیزان وطن ژرفای توست
 ساحلت چون فرش مخمل زیر پای کشورم
 دامن مام وطن اندازه‌ی پهنای توست
 صخره‌هایت وعده‌ی گاه عاشقان بی دل است
 توتیای چشم من آن دانه‌ی شن‌های توست
 من به پژواک صدای موج تو خو کرده‌ام
 شعر من زیبایی‌اش از جلوه‌ی هرجای توست
 آنچه سر بر دامن مام وطن بنهاده است
 شکل جذاب تو و آن نقشه‌ی زیبای توست
 هر کجایش بنگری جولانگه‌ی ایرانی است
 آنچه می‌گویم به تأیید تو و امضای توست
 آن ابوموسی و تنب کوچک و تنب بزرگ
 هر کدامش خاتمی بر قامت رعنا‌ی توست
 تنگه‌ی هرمز رگ و پهنای تو، قلب من است
 زنده می‌مانم به آن خونی که در رگ‌های توست
 آن عرب باید بخواند بخشی از تاریخ من
 تا بماند بی‌جهت دل‌بسته‌ی رویای توست!



ساده اندیشان بدانند، آبرو بازیچه نیست
 یاوه گویی قیمتش نا امنی بی جای توست
 من نمی لرزم چو بید از شدت باد کسبی
 مرغ طوفانم که یار و مونس شب های توست
 ملت ایران زمین با تکیه بر فرهنگ خود
 ضامن امنیست و آرامش فردای توست
 وای اگر من بر سر خشم آورم امواج تو
 می کند بنیاد آن کو، در سرش سودای توست

ای وطن، ایران من!

سروده‌ی: باقر زاهدی شاعر بستکی
 ای وطن، ای سرزمین باستان، ایران من
 کشور اسلام و ایمان، بیشه‌ی شیران من
 می درخشد در میان آسیا همچون گهر
 شهر شیراز و خلیج فارس، با کرمان من
 از صفاهانت چه گویم؟ هست چون باغ بهشت
 چون زر سرخ است خاک مشهد و تهران من
 شهر رشت و انزلی با خطه‌ی مازندران
 یادگار است از نیاکان، ساری و گرگان من
 زاهدان و زابلستان تا به اقیانوس هند
 زادگاه سام و زال و رستم دستان من
 ملک خوزستان که خاکش سرمه چشم من است
 دوست دارم همچو جان تبریز و کردستان من
 تخت جمشید آن همه ویرانی و آتش که دید

هست آثاری ز ایـــــرانِ کهنِ باستانِ من
 خارجی‌ها خود بینند شوکت ایران زمین
 بیستون و قصر شیرین، استان خوزستان من
 شهـــــر کرمانشاه چو تاجی بر سر ایران بود
 بندر بوشهر، دگر هم بندر گمبران من
 از ارومیه چه گویم؟ مرکز شیران بود
 همچو خورشیدی بتابد بر سر ترکان من
 شهر رفسنجان و کاشان و قم و شهر اراک
 هست از دور کهن در نقشه‌ی چون جان من
 هرمز و لارک، تنـــــب کوچک و تنب بزرگ
 قشم و هنگام و ابوموسی، دگـــــر لاوان من
 این جزایر می‌درخشد همچو مروارید در دریای پارس
 تنگه‌هرمز که هست دروازه‌ی ایـــــران من
 من که هستم بندری، ایران زمین خاک من است
 مهر ایران در رگ و خونم بود، در جان من

منابع

- اقتداری، احمد، *لارستان کهن و فرهنگ لارستانی*، چاپ دوم، انتشارات جهان معاصر، تهران، ۱۳۷۱.
- بالود، محمد، *فرهنگ عامه در منطقه بستک*، چاپ اول، انتشارات همسایه، تهران، ۱۳۸۴.
- بنی عباسیان، محمد اعظم، *تاریخ جهانگیری و بستک*، به کوشش: عباس انجم‌روز، چاپ اول، چاپخانه کاویان، تهران، ۱۳۳۹.
- بهنام، مریم، *زلزله، ترجمه نسرين فاروقی*، چاپ اول، انتشارات دستان، تهران، ۱۳۸۲.
- تقوی، کرامت‌الله، *تقویم تاریخ لارستان*، چاپ اول، انتشارات تخت جمشید، شیراز، ۱۳۷۹.
- حبیبی، احمد، *دُرّ ذری در کناره‌های خلیج فارس*، با مقدمه منصور رستگار فسایی، چاپ اول، انتشارات همسایه، قم، ۱۳۷۵.
- حبیبی، احمد، *دوبیتی‌های مجرم بستکی*، چاپ اول، انتشارات همسایه، قم، ۱۳۷۶.
- حبیبی، احمد، *دیوان غیرت بستکی*، چاپ اول، انتشارات همسایه، قم، ۱۳۷۶.
- حبیبی، احمد، *محیا دُرّ دریای پارس*، با مقدمه احمد اقتداری، چاپ اول، انتشارات همسایه، تهران، ۱۳۸۲.

- حبیبی، احمد، *محیا شاعری از جنوب*، با مقدمه منصور رستگار فسایی، چاپ دوم، انتشارات نوید، شیراز، ۱۳۷۷.
- حبیبی، احمد، *مقدمه فرهنگ عامه در منطقه بستک*، محمد بالود، چاپ اول، انتشارات همسایه، تهران، ۱۳۸۴.
- رحمانی، صادق، *سیمای لارستان*، چاپ اول، انتشارات همسایه، قم، ۱۳۷۵.
- رستگار فسایی، منصور، *مقدمه کتاب در دری در کناره های خلیج فارس*، احمد حبیبی، انتشارات همسایه، قم، ۱۳۷۵.
- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، *دانشمندان و سخن سرایان فارس*، چاپ اول، کتابفروشی های اسلامی و خیام (دوره ۴ جلدی)، تهران، ۱۳۳۸.
- عباسی، مصطفی قلی، *بستک و جهانگیریه*، چاپ اول، شرکت انتشارات جهان معاصر، تهران، ۱۳۷۲.
- مظفر بستکی، دیوان، به کوشش: علی نقی بهروزی، چاپ اول، کانون دانش پارس، شیراز، ۱۳۳۷.
- موحد، مهندس جمیل، *بستک و خلیج فارس*، چاپ دوم، ناشر: بال کبوتران، تهران، ۱۳۸۴.
- وثوقی، دکتر محمدباقر، *تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس*، چاپ اول، انتشارات دانش نامه فارس، شیراز، ۱۳۸۰.